

احساس سپاس‌گزاری

چرا برای خدا دست تکان ندهیم؟

زیاد شنیده‌اید که نماز تشکر از خداست. درباره‌ی این احساس با هم کمی فکر کنیم. ما آدم‌ها وقتی مورد لطف قرار می‌گیریم و کسی به ما هدیه‌ای می‌دهد، احساسی پیدا می‌کنیم. اگر این احساس را به آزمایشگاه ببریم و با دقت نگاه کنیم، لایه‌ها و اجزایی در آن می‌بینیم.

«احساس می‌کنم که هدیه‌دهنده مرا دوست دارد. هدیه نشان مهر است و هر چه بیشتر، نشانی از لطفی بالاتر.»

«احساس می‌کنم که باید در برابر او عکس‌العملی نشان دهم؛ با کلمات، واژه‌ها یا با حرکات و رفتار. مثلاً می‌گویم: خیلی ممنون، متشکرم، چرا زحمت کشیدید و یا... دست تکان می‌دهم، دست به سینه می‌گذارم، مقداری خم می‌شوم، و یا...»

وقتی به اطراف خود نگاه می‌کنم، می‌بینم که اگر کسی مورد لطف قرار گیرد و هیچ عکس‌العملی نشان ندهد، همه او را سرزنش می‌کنند و کار او را نمی‌پسندند.

«احساس می‌کنم که بین قیمت هدیه و نوع تشکر رابطه هست. هر چه ارزش هدیه بیشتر و بالاتر و در زندگی من نقشی حیاتی‌تر داشته باشد، به طور طبیعی نوع تشکر من و مقدار تشکرهای من افزایش می‌یابد. هدیه‌ای که دریافت می‌کنم، اگر یک خودکار باشد، شاید یک کلمه بگویم. وقتی یک خودنویس می‌شود، چند کلمه‌ای با احساس بیشتر ادا می‌کنم. زمانی که هدیه یک سکه یا دوچرخه یا رایانه می‌شود، عکس‌العمل

من به‌طور کلی تفاوت می‌کند. یک قدم جلوتر، وقتی کسی عزیز مرا، برادر مرا از خطر غرق شدن نجات می‌دهد و یا قلب یا کلیه‌ای به من اهدا می‌کند، آن‌قدر درمن تاثیر می‌گذارد که تا پایان عمر او را فراموش نمی‌کنم. هزاران بار در حضور یا غیاب او تشکر می‌کنم اما باز هم احساس می‌کنم کافی نیست. بارها و بارها در خلوت خود با اوج احساس از او یاد می‌کنم، باز می‌بینم کافی نیست.

«احساس می‌کنم که تشکر خوب من زمینه‌ساز هدایای دیگر است. وقتی با ذوق و احساس تشکر می‌کنم، هدیه دهنده به شوق می‌آید و هدایای دیگری به من می‌دهد.»

شکر نعمت نعمت افزون کند

کفر نعمت از کفت بیرون کند

احساس می‌کنم که تشکر من، نه به دلیل نیاز هدیه‌دهنده، بلکه به دلیل ادب و شایستگی خود من است. با تشکر نمی‌خواهم بگویم ای شخص کریم، تو به تشکر من نیاز داری، بلکه می‌خواهم بگویم من ادب و شایستگی دارم. من جماد نیستم؛ احساس دارم، انصاف دارم، معرفت دارم.

امام باقر علیه‌السلام، در سرزمین «منی»، خسته و عرق‌ریزان از انجام مراسم برمی‌گشت. همین‌که در خیمه نشست، یکی از دوستان سبدانگوری جلوی حضرت گذاشت. تا حضرت خواست انگور میل کند، فقیری وارد شد و کمک خواست. حضرت خوشه‌ی انگوری به او داد. او با بی‌ادبی گفت: «انگور نمی‌خواهم پول بدهید.» امام به او فرمود: «خدا خیر بدهد.»

او هم دست خالی رفت. امام خواست انگور میل کند، فقیر دیگری وارد شد. حضرت به فقیر دوم چند دانه انگور دادند. او با کمال ادب گرفت و گفت: «الحمد لله رب العالمین.»

امام به شوق آمد و یک دو مشتی انگور به او داد. او گرفت و گفت: «الحمد لله رب العالمین.»

امام تمام سبد انگور را به او داد. او گرفت و گفت: «الحمد لله رب العالمین.»

امام مبلغی پول به او هدیه کرد. او باز با ادب گرفت و گفت: «الحمد لله رب العالمین.»

امام مهربان لباس‌های نو خود را به او داد و ...